

بنام پروردگار هستی آفرین

معماری بومی ایران بگفته هنرشناسان ایرانی همواره هنری "مردم وار" بوده است. هنگامیکه بسخن معمار کارآزموده ایرانی گوش میدهند میشوندند که: هرچانداری لانه و آشیانه خود را برای خود و باندازه خود میسازد. چه شده است که این جاندار دو پا گهگاه بهوس می افتد که تالاری فراخ و دراندشت بنام خوابگاه بسازد و در گوشه آن بلمد و بر تنهایی خود بگرید.

درسرای ایرانی اطاق باندام و باندازه‌ای که به شب خوابگاه است و بروز سفره خانه و نشیمن و آسایشگاه و به پنجگاه نماز نیایشگاه، تنها گنجایش گسترده یک یا دو بستر را دارد و چرا بیش از این داشته باشد؟ مگر نه این است که خوابگاه گوشه‌ای از خانه است ویژه خودی؟ بیگانه در آن چکار دارد؟ مگر خدا نفرموده است " هنگامیکه جامه‌های خود را فرو میگذارید جز خانگیان و ویژگیان شما را نشاید که در آیند."

سرای ایرانی آغوشی گرم و گرد بسته است که مادر بزرگ از پنجدری آن نبیره خود را در بالاخانه گوشوار می نگرد و خواهر خرد از تالار آن برادر کلان را در بروار رو برو در این سرای، درها و دریچه‌ها و روزنها باندازه ایست که آفتاب گرم و مهربان زمستان راتا کنج اطاق میکشاند و بگونه ایست که در تابستان برتف گرما راه می بندد نه چیزی بیش از آن دارد که درخور است و نه چیزی کم که در باید. خشتش را از خاک همانجا زده‌اند و در کوره‌های کنار همان شهر پخته‌اند گچ و آهکش را از سنگ کوهپایه‌های نزدیک فراهم کرده‌اند و در و روزنش را از دار و درخت های پیر و خشکیده‌های که دیگر

امیدی به بار آوری آنها نبوده است ساخته‌اند و برای اینکه ناگزیر ببردن درخت نباشند گهگاه روزنها و گلجام‌ها و جامخانه‌ها را با زه سفالین و گچین و جامها و پاره شیشه‌های بومی آراسته‌اند که هم روشنائی میگیرد و هم در برابر روشنائی پردمای پررنگ و نگار میشود و چشم براه نشستند که شیشه‌اش را از فرنگ و چوبش را از هند بیاورند از هر چه خود داشته‌اند و یا هر چه باسانی در دسترسشان بوده است خانهای برای خود و در خور زندگانی خود ساخته‌اند و چنان ساخته‌اند که اگر گوشه‌ای از آن می‌شکسته و اندامی از آن می‌فرسوده است بدست خود و با بهره‌گیری از سازمایه‌هایی که در پیرامون خود داشته‌اند بتوانند آنرا بازسازی کنند و نگهداری خانه خود را از بیگانه نخواهند. این است "مردم واری" که استاد سالخورده کارآموده بسادگی بر زبان می‌آورد و می‌خواهد که دست‌کرد هنرمندان مابدینگونه باشد. چون آفتاب درخشان مسلمانی از باختر بر ایران زمین تافت پیش از همه هنرمند ایرانی دریچه‌های سرای دل خود را بروی آن گشود تا هر چه بیشتر خانه جان را با فروغ پر مهر ایزدی گرما بخشد و هر چه نغز کاری و هنر داشت در جان و روان خود چکاند تا بر آستانه خانه‌های خدا و سراهای بندگان خدا بیفشاند.

این شگفت نیست که معمار ایرانی که هرگز زندگی مردم را با هوسهای خود بیازی نمی‌گرفت در نخستین سده هجری برگزیده مسجد پیامبر بزرگ (ص) را با برداشتی که شاید از راه گوش دریافته بود در شهرک خردی مانند فهرج یزد بر زمین تفتیده و خشک و در کنار توده‌های ریگ روان باز نگارد و با خاک و خشت و ریگ و هر آنچه در دسترس داشت دست آوردی بی‌پیرایه امانغز و هنرمندانه بیافریند. شبستانی رو بسوی خانه خدا جفته ها و سراساپه‌هایی برای سالوکان و دلدادگان و رهسپران راه خدا و سرائی و پیشگاهی خاکین برای گرد آمدن گرویدگان بواپسین پیامبر خدا.

این دستکردنغز که شالود ماش از چرز گلین (۱) و دیواری از لاد و پای بستی از چینه فشرده و پایه ها و پیلپایه‌هایی از خشت خام و آمودی از ارزه (۲) و اندودی از کاهگل و کفی از لوئینه (۳) دارد پس از اندکی کمتر از هزار و چهارصد سال هنوز هم درست مانند روزهای نخستین ، نیایشگران و نماز گزاران را بمحواب می خواند .

در جهان کنونی هزاران هزار هنرمند و پژوهشگر و راه یاب در پی آنند که نیازهای زندگی یک خانواده را در خانه‌هایی بهم پیوسته یا آزاد چنان برآورند که تا آنجا که میشود کوچکتر و کم هزینه تر باشد تا بتوان برای شماری بیشتر از مردم ، خانه و کاشانه‌ای فراهم کرد آیا شگفت نیست که صدها سال پیش از این استاد هنرمندی در شهر زیبای شیراز مدرسهای پی افکنده باشد و در آن یکصد و ده خانه بشماره نام والای خانه زاد خدا علی (که درود خدا بر او و کسان و فرزندانش باد) پیرامون سرائی بهشت مانند آرایش داده باشد که هر کدام از آنها پیشگاه و سرسایه‌ای واطاقی و پستوئی و انبازی و آشپزخانه‌ای و در کمر پوش و نیم اشکوب آن خوابگاهی آرام و دور از بانگ و انبوه داشته باشد که بزرگترین آنها تنها در چهل و پنج مترمربع جای بگیرد و هر کدام از آنها بگونه‌ای دگر و با پهنا و درازا و طاق بندی و آرایش دگر؟

چه بگوئیم . اینها و هزاران مانند اینها را باید رفت و دید و بررسی و با ژرف نگری بدانها نگریست . افسوس و هزاران افسوس که آب در خانه و ما تشنه لب گرد جهان میگردیم . آیا اکنون هنگام آن نرسیده است که راه خانه‌های

۱- شفته بی آهک گل و رز داده و کوبیده ۲- کاهگل با گل رس رنگین و خاک کاه و ریگ روان ۳- اندودی از گل و ریگ و ریگ و نخاله گچ و گرد آجر

پدری خود را که فراموش کرده‌ایم باز یابیم و با آنچه در خانه ماست و از آن ماست و برای ما فراهم شده است آشتی کنیم؟

هنر در ایران همیشه سینه بسینه بوده است و از استاد بشاگرد و از پدر به پسر میرسیده و هرگز چیزی از آن بر روی کاغذ نیامده و چه بهتر که نیامده و ناب و دست نخورده مانده است اما برای اشنائی با آن و شناوری در این دریای بیکران دفترهای بیشماری در گنجینه‌های سرشار خود داریم که برگهای آن خشت است و هر خشتی آئینه است که جوانان هم میتوانند در آن بنگرند . بیائید برگهای زرین این دفتر گرانبها را از پارگی و فرسودگی و تباهی برکنار داریم هر یک از این دستکردها و دست آوردهای هنری کهن و باستانی فر آورده اندیشه های نغز و هزینه‌های گزاف است نگذاریم تباہ شود .

این گرامیان را برای خود و فرزندان خود نگهداریم و بدست بادستم و دست ستمکار بیگانه نسپاریم . هر یک از اینها یا خانه خداست یا خانه بندگان خدا یا دانشگاه است یا نیایشگاه یا گرمابه است یا بازار که برای ما ساخته‌اند و برای ما باز نهاده‌اند . از این گذشته درهر کوی و برزن شهر ، در تنگ هر دره ، برتیزه هر تپه‌ای و در کنار یا میان هر روستائی از میهن ما آرامگاهی از پاکان و پاکزادگان و فرزندان نژادهای از خاندان پاک پیامبر راستین و جانشین بزرگوارش خانه‌زاد خداست ، ایشان را که از آغاز ، چنگ امید در دامان پاکشان زدیم و بوابستگی بدیشان سر بر آسمان افراختیم . آزریم داریم و این کوشکهای بهشتی را ویران نکنیم . چه ناخوش است که کسی پناهگاه خود را ویران ببیند .

محمد کریم پیرنیا